

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

عوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

دو مطلب راجع به بحث قبل باقی مانده که عرض کنم.

مطلب اول این هست که در کلام شیخنا الاستاد حائری قدس سره و بعض بزرگان دیگر این بود که آنچه که موضوع حکم عقل به اطاعت هست؛ آن درحقیقت همان اراده و کراهت مولا است و امر و نهی، إفعال و لاتفعل، این‌ها از باب این‌که کاشف از آن هستند و الا موضوع واقعی، همان اراده و کراهت است. و بر این اساس هم گفتند که خب اراده و کراهت هم که امر ازلی است بنابراین استصحاب عدم ما نداریم.

این مطلب که ما بگویم اراده و کراهت تنها موضوع برای حکم عقل و درک عقل و اطاعت هست محل اشکال هست و به حسب وجدان و ما یشهد به نصوص شرعیه این هست که خود دستور مولا، خود امر مولا، این هم موضوع برای لزوم اطاعت هست. یعنی در کنار اراده و کراهت؛ خود امر هم موضوعیت دارد. بحيث که اگر به فرض محال بگویم می‌شود دستور باشد اراده نباشد، کراهت نباشد. همین که مولا دستور می‌دهد، فرمان می‌دهد، فطرت انسان و عقل عملی انسان می‌گوید سزاوار است که اطاعت کنی. اگر مولای حقیقی امر کرد، فرمان داد باید اطاعت بکند.

س: ولو این‌که نمی‌خواهد؟

ج: بله؟

س: ولو که نخواهد واقعا؟

ج: خب نمی‌شود نخواهد و امر کند. این دوتا مطلب است.

س: در موارد؟؟ عرفی که می‌شود.

ج: نه، نمی‌شود. در موارد ...، نخواهد یعنی در نفس نمی‌خواهد؟

س: مجبور شده، در یک ...

ج: چیه؟

س: در یک محذوری قرار گرفته امر کرده ولی می‌دانیم نمی‌خواهد.

ج: نه، آنجا خب ...

س: صوری است آنوقت ...

ج: بله.

س:؟؟

ج: بله، آنجا که می‌دانیم واقعاً نمی‌خواهد، صوری است فقط، دیگه ترس و واهمه مثلاً آمده گفته، آنجا معلوم است که اراده جدی به این دستور ندارد. ببینید؛ دستور جدی، نه دستوری که روی ترس و واهمه گفته، پس فرمان جدی، دستور جدی، این بله.

س: حبّ و بغض چی؟

ج: یک چیزی را دوست دارد ولی نه، آنجا ممکن است بگویم که مجرد حبّ و بغض در آن‌ها ممکن است یک چیزی محبوبش هست ولی نمی‌خواهد زحمت به عبد بدهد.

س: نه، حبّ تاّم هم هست. یعنی هنوز به مرحله اراده نرسیده ...

س: حبّ دارد، دستور داده، اراده نه ...

ج: نه، البته حسن است که انسان محبوب مولا را بیاورد. اما اگر نیابد استحقاق عقوبت داشته باشد، بگوید خب شما که نفرمودید. حالا شاید هم می‌خواستید به من زحمتی بر من هموار نکنید. از نصوص شرعیه هم همین برمی‌آید. مثلاً اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» (نور/63) در مباحث اصولی و فقهی گفته شده عناوین ظهور در موضوعیت دارند نه طریقت. «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ»، قائل به مبنای اول باید بگوید که این امر نه بما الله امر، بما الله کاشف عن الاراده، از این جهت گفته و الا خودش موضوعیت ندارد. و حال این‌که ظاهر کلام که مولا او را أخذ می‌کند در سخنش؛ این است که خودش موضوعیت دارد نه طریقا الی امر آخر، بله، ما یک عناوینی داریم که ذاتش طریقت است مثل علم. آنجا اگر گفت «اذا علمت کذا فافعل»، آنجا ظاهر این علم موضوعیت نیست طریقت است. مگر قرینه‌ای داشته باشیم که علم را بنحو موضوع أخذ کرده است. اما در غیر او ظاهر این است که خودش موضوع است برای... پس «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ»، این خذَر نه به خاطر این است که با اراده داری مخالفت می‌کنی؛ نه، از خود امر داری مخالفت می‌کنی، خود فرمان، خود دستور. و یا این‌که در مورد امر خدای متعال به شیطان و ابلیس و تمرد او؛ آنجا هم و «ما مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ» (اعراف/12) باز آنجا روی خود عنوان امر، بخواهیم توجیه کنیم «اذا اردت منك»، اگر بخواهیم آنجوری معنا کنیم معنایش این می‌شود. چرا سجده نکردی «بعد ما اردت منك»؟ و حال این‌که نه، فرموده: «إِذْ أَمَرْتُكَ» و در ادعیه مثلاً در دعای شریف کمیل «و خالفت بعض أوامرك». و این جور عبارات و نصوص، این‌ها بیش از این است که عرض کردیم که حالا این چندتا همین جور خلجان به ذهن کرد. و الا اگر انسان مراجعه بکند برای موارد عدیده به معاجم؛ خب فراوان است، این جور چیزها را انسان پیدا می‌کند در نصوص. بنابراین هم یشهد الوجدان و هم ظواهر نصوص شرعیه کتاباً و سنتاً این است که خود فرمان و دستور؛ این هم موضوع به درک العقل أو حکم العقل علی‌اختلاف المینا که حکم حالا دارد عبد یا ندارد، برای این‌که این هم همین‌طور است. البته بعضی بزرگان بیش از این مقداری که ما عرض می‌کنیم فرموده‌اند. ما می‌گوییم در

کنار اراده و کراهت که وجوب اطاعت دارد، لزوم اطاعت دارد، در کنار او و در عرض او، نفس فرمان و نفس امر و نهی هم عقلاً و فطرتاً؛ این هم لزوم اطاعت دارد. ثقل عن بعض اعظم العصر دام ظلّه، من در کلام خود ایشان ندیدم ولی دیدم که نسبت داده شده، که ایشان فرموده اصلاً تمام الموضوع برای اطاعت همین امر و نهی و جعل است. اصلاً اراده و کراهت موضوع نیست برای لزوم اطاعت. خب ظاهراً وجداناً این طور نباشد که اگر می‌دانیم مولا اراده کرده امری را، فهمیدیم اراده کرده یا کراهت دارد نسبت به امر، این جا همان اقتضای مولویت مولا این هست که انجام بدهد شخص و یا ترک کند در مورد کراهت، یعنی رسوم عبودیت و زئی بندگی یقتضی این که اگر مولا واقعاً اراده کرده یک چیزی را و حالا امرش به دست من نرسیده یا یک جهتی باعث شده که این نتواند امر کند، امر نکرده، زئی عبودیت و بندگی اقتضای این جهت را دارد. این یک مطلب.

مطلب دوم: این بود که کأَنّه از کلام شیخنا الاستاد قدس سره استفاده می‌شد که این عدم حالت سابقه فقط در صورتی است که مبنای ما این باشد که حقیقت حکم همان اراده و کراهت است. و الا اگر بگوییم نه، حقیقت حکم عبارت است از جعل و قانون و همین قالب‌هایی که در شرع به کار گرفته شده مثل اِفعال و لاتفعل و امثال ذلک، آن جا دیگر این اشکال وارد نیست که بگوییم حالت سابقه نداریم. آن‌ها حتماً حادث هستند و یک وقتی نبوده، پس می‌توانیم استصحاب عدم داشته باشیم. این هم همان طور که قبلاً عرض کردیم ممکن آن یقال که نه، اگر مجعول هم بدانیم کما این که می‌دانیم، آن جاها هم ممکن است کسی بگوید که آن هم ازلی است. یعنی من الازل شارع جعل فرموده است وجوب نماز را برای امت آخرالزمان مثلاً، چه دلیلی داریم بر این که ازلی نیست؟ بله، یک وقت شارع خودش اخبار می‌فرماید که من جعل نکردم از ازل، خیلی خب! برهانی بر این که باید ازلی باشد نداریم. اما برهانی هم بر این که ازلی نیست. چه برهانی بر این داریم که ازلی نیست؟

س:؟؟

ج: خب، ممکن است که ازلی باشد. از ازل خدای متعال این جعل را فرموده باشد. إن قلت که قانون و خطاب و اِفعال لاتفعل مخاطب می‌خواهد و در ازل که مخاطبی نبوده برای این، پس بنابراین معنا ندارد بگوییم ازلی است. اگر خدای متعال یک چیزی را از این امت می‌خواهد، امت آخرالزمان، امت مرحومه می‌خواهد خب بعد از این که امت وجود پیدا کردند در خارج، آن وقت باید به آن‌ها بفرماید که اِفعِلُوا، لاتفعلُوا و امثال ذلک. خب از این هم جواب دادیم در ثنایای صحبت‌های قبل که قبول! که حالا بپذیریم که مخاطب حتماً لازم است باشد که این هم محل اشکال است که مخاطب الان باید باشد. بلکه یصح ولو این که بعداً در زمان خودش مخاطبی خواهد بود. مثلاً در بعضی روایات هست که انزال سوره مبارکه توحید برای افرادی است که در آخرالزمان خواهد آمد. یعنی فهم این سوره «اللّهُ الصَّمَدُ» (توحید/2) یعنی چی؟ عقول ماها قابل درک، قابلیت درک این مطلب را ندارد. این برای یک عقولی است که بعدها خواهند آمد. خب چه اشکالی دارد به ملاحظه این که بعدها یک چنین عقولی خواهند آمد الان شرایط وحی آماده است و فراهم است. بعد فراهم نیست. خب این آیه را نازل می‌کنند برای این که... خدای متعال هم این...، اگر هیچ وقت للتالی، للأبد مخاطبی نباشد خب بله، لغو است، معنا ندارد. اما اگر بعدها مخاطب پیدا خواهد کرد، در زمان خودش خب چه اشکالی دارد؟ برای آن‌ها می‌نویسید. شما در این وصیت‌نامه‌ها مثلاً، یک کسی وصیت می‌کند یک کسانی که بعدها خواهند آمد که این کار را انجام بدهید. مثلاً الان کسی به نسل دهم خودش، الان می‌گوید من از آن‌ها

می‌خواهم که مثلاً فلان‌کار را انجام بدهند. خب چه اشکالی دارد؟ ولو الان نیستند، وجود ندارند اصلاً، نسل دهم او است خب اشکالی ندارد. خدای متعال هم از ازل ... این مانعی ندارد. حالا فرض کنیم باید مخاطب وجود داشته باشد. خب در مخاطب باید آحاد مکلفین وجود داشته باشند یا این‌که نه؟ آحاد مکلفین وجود نداشته باشند. پیامبری که پیامبر آن‌ها هست به او خطاب بفرماید که بگو! خب اگر این باشد، هر دوی آن قابل تصویر است که گفتیم که در عالم ألسنت، «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» (اعراف/172) که تعبیر دیگر از آن عالم ذر هست، خب که روایات متعدد هم در باره‌اش وجود دارد، از خود قرآن شریف هم استفاده می‌شود که این‌که خدای متعال سؤال کرده یک رمان نمی‌خواهد بگوید یا چیز تصویری همین فرضی، خب این «قَالُوا بَلَى»، در جواب آن سؤال «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» یک سؤال واقعی بوده و در زیارت صدیقه طاهره سلام‌الله علیها که روزهای یک‌شنبه وارد شده؛ آن‌جا هم «یا ممتحنة، اَلَّتِي امْتَحَنَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ»، خب چه جور می‌شود قبل از این‌که خلق کنند او را امتحانش بکنند؟ یعنی قبل از این‌که یَخْلُقَ بهذه الجرْموتة المادیة و الجسم المادی، آن در عالم ذر امتحان شده، آن عالم عالم عقل است، عالم توجه است. آن‌جا، در آن‌جا امتحان کردند او را، بنابراین هم می‌شود گفت که از ازل خدای متعال این انسان‌ها را خلق فرموده بوده است بنحو آن‌جوری که در عالم ذر هست و خطاب کرده به آن‌ها، یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را خلق فرموده بود (صلوات) بنابراین آن‌جا هم قابل تصویر هست و همین که ما احتمال بدهیم، نفس این احتمال که لعل این ازلی است جلوی استصحاب عدم را می‌گیرد. چون ما برای استصحاب عدم باید یقین به حالت سابقه داشته باشیم. احتمال که فایده‌ای ندارد که ...

س: عالم ذر ازلی است؟

ج: احتمال دارد. یعنی برهان بر عدم که نداریم. ممکن است این‌ها، حادث زمانی ممکن است نباشند.

س: خب از این نمی‌توانید استفاده کنیم که پس ممکن است ازلی ...

ج: نه، حکم نمی‌توانیم بکنیم. ولی اِذَا جَاءَ الاحتمال، دیگه یقین ما از بین می‌رود که ما استصحاب بخواهیم بکنیم. ما نمی‌توانیم الان بگوییم ما از ازل بودیم ولی در عالم ذر، این برهان نداریم بر این جهت. اما اگر احتمالش را دادیم، پس یقین به عدم نمی‌توانیم عدم زمانی پیدا بکنیم. همین، این مقدار!

س: اگر حکم و اراده و کراهت را نینیم حاج آقا، دیگه بحث از حکم، بحث از تکوینیات نیست. بحث از مجعولات است. آن ظهورات و ادله مُحَكَّم می‌شوند که می‌بینیم ظهورات ادله می‌گوید احکام حادث هستند یا احکام ازلی بودند.

ج: نداریم. ما از روایات اگر شما پیدا کردید. این بحثی است که حالا باید تتبع کاملی در آن بشود که آیا از روایات اگر خود شارع اخبار کند که بله، این را ما جدید خلق کردیم، احداث کردیم بله، اگر نه، نه این‌ها ظهور ندارد. اِفْعَل چه ظهوری دارد در این‌جا؟

س: ظهورات آیات که صراحت دارد که ...

ج: کجا دارد؟

س: که مثلاً «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا» (شوری/13)

ج: «شَرَعَ لَكُمْ» کی شَرَعَ؟ من الازل.

س: «ما وَصَّيْ بِهِ نُوحًا» ما به نوح وصیت کردیم. نوح قبل از ...

ج: بله، بله، من الازل، ما وَصَّي به، همین چیزهایی که ...

س: یعنی خود نوح هم قبل از خودش وصیت کرده ...

ج: نه.

س: نه، آن چیزی که ما می‌دانیم؟؟

س: یعنی مطابق با آن است.

س: صراحت دارد که ... در مورد امم گذشته صراحت دارد «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ» (آل عمران/93) یا مثلاً دارد «حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُجِلَّتْ لَهُمْ» (نساء/160) چیزی که قبلاً بر آن‌ها حلال کرده بودیم بر آن‌ها حرام کردیم.

ج: بله، حلال کرده بودیم اما کی حلال کرده بودیم؟

س: این‌ها ظهور در، ظهور در حدوث دارد همه‌اش ...

ج: نه، ظهور ندارد. این‌ها به خاطر ببینید؛ انس ذهن ما است به این‌که معمولاً این چیزها را حادث می‌بینیم خب این و الا نه، ظهوری در این جهت ندارد. خب این دو مطلبی که راجع به گذشته بود.

جواب دیگری از این تعارض، تعارض بین استصحاب بقاء مجعول و عدم جعل که محقق نراقی و محقق خوئی قدس سرهما فرمودند که این دو استصحاب جاری است. تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند.

جواب دیگری مرحوم شهید صدر قدس سره دادند از این تعارض. کلام این بزرگوار خب یک کلام مفصلی است فی البحوث و المباحث، اما چکیده او را تقریباً در درس فی علم الاصول را همین حلقات آوردند. ما بسنده می‌کنیم به همین لبّ و لبابی که ایشان در این‌جا فرمودند.

حاصل مطلب ایشان یک مقدمه‌ای دارد که آن مقدمه را باید توجه کنیم تا بعد ببینیم تعارضی واقعاً این‌جا واقع می‌شود یا نمی‌شود؟ ایشان می‌فرمایند که ما در مواردی که می‌خواهیم استصحاب حکم کنیم، به حکم دو جور می‌شود نظر کرد. یک وقت هست این جور توجه می‌کنیم به حکم که یک موضوعی در خارج محقق شده و یک حکمی هم برای او فعلیت پیدا کرده. مثلاً می‌بینیم آب متنجسی الان در خارج وجود دارد و نجاست و حرمت شرب هم الان این آب دارد. این آب خیلی بوده، ملاقات با نجس یا متنجس کرده و می‌دانیم که الان یک حکمی برای این آب فعلیت پیدا کرده و آن حرمت شرب است. پس می‌شود این آبی که له این وصف که یحرم شرب، در این‌جا خب بله بعد که حالت عوض شد این همین آب قلیل تمم کراً مثلاً، حالا شک می‌کنیم که این آب آن صفت را داشت در آن زمان، آیا این صفت برایش باقی است یا نه؟ این یک نحو توجه به حکم و موضوع حکم

است. که در این نحو خب شما می بینید که ما یک یقین سابق داریم، یعنی می گوئیم آره آن موقعی که این آب متنجس شده بود و لم یتم کُراً می دانیم حرام بود شرب آن، الان که تمم کُراً نمی دانیم باز هم حرمت باقی است، آن حرمتی که آن موقع یقین به آن پیدا کردیم، آن صفت، آن حالت که برای این آب پیدا شده بود حالا هم باقی است یا باقی نیست؟ خب استصحاب بقاءاش می کنیم. که این نظر توقف دارد بر این که واقعاً یک آبی در خارج باشد، آن آب متنجس شده باشد و ما این حالت یقین سابق و شک لاحق برای مان پیدا بشود.

یک وقت هم هست که نه، اصلاً موضوعی در خارج نیست، یک فقهی توی کتابخانه نشسته دارد مطالعه می کند و استنباط احکام شرعی از ادله می کند، خب از دلیل به طور کلی نه آبی در خارج است نه حالا آن آب به چیزی برخورد نه فلان، دارد یک موضوعی را بررسی می کند که وقتی آب قلیل با عین نجس یا مثلاً متنجس ملاقات کرد این از ادله می فهمد که این متنجس می شود و حرمت شرب پیدا می کند. همان موقع چون ادله یک مقداری ابهام دارد و نمی تواند از آن اطلاق بگیرد برایش شک پیدا می شود که حالا اگر این آب تمم کُراً باز هم همین جور است یا نه؟ خب در این صورتی که دارد مسأله را این جوری بررسی می کند محاسبه می کند، الان در این نگاهی که الان توضیح دادیم و عرض کردیم، آیا در این نگاه شک در بقاء می کند؟ یا نه شکاش این است که آیا در کنار آن حرمتی که برای آن حالت شارع جعل کرده در عرض او، در کنار او یک حرمتی هم برای آن حالت جعل کرده یا نه؟ نه این که آن حرمت قلیلی آیا آن حرمتی که برای آن حالت است ادامه دارد، آن که معنا ندارد برای این، آن برای آن حصه است، آن حرمت برای آن حصه هست. نمی داند در کنار آن حرمتی که برای آن حصه جعل شده یعنی حصه ای که آب قلیل است و لم یتم کُراً، این را از ادله فهمید که حرمت شرب دارد. همان موقع که دارد مسأله را محاسبه می کند همان موقع توی ذهنش می آید که خب حالا اگر این حالتش عوض شد باز هم حرمت دارد؟ یعنی یک حرمت دیگری روی این حصه دیگر وجود دارد در کنار آن حرمتی که روی آن حصه است یا نه؟ خب وقتی که مسأله را این جوری محاسبه می کند فقیه، شک در بقاء ندارد. شک در چی دارد؟ شک در یک جعلی دارد مستقل در کنار آن جعل. و بعبارۀ آخری در این موارد، فقیه نمی داند که شارع چه جوری حکم را جعل کرده، یعنی قانونی که شرع ایجاد کرده، خلش کرده آیا این قانون در همان موقع حدوث و ایجاد یک قانون گسترده ای بود که همه ی حالات را حرمت می آورد روی آن، در عرض هم، در کنار هم یا این که نه، آن وقتی که این قانون را جعل می کرد یک حرمتی مضیق برای فقط یک حالت و آن حالتی است که هنوز لم یتم کُراً؛ اما برای حالتی که تمم کُراً دیگر جعل نکرده. پس در این نگاه اصلاً فقیه یقین به حدوث و شک در بقاء ندارد، فقط شک در حدوث دارد که برای این حصه حادث شده حکمی یا حادث نشده، نه شک در بقاء چیزی داشته باشد. و استصحاب مال چی هست؟ موضوع استصحاب شک در بقاء است، یعنی یک یقین سابقی داریم نمی دانیم آن حالت سابقه، آن امر سابق استمرار دارد، بقاء دارد برای حالات دیگر یا نه؟

س: یعنی استصحاب تقدیری را قبول....

ج: این که تقدیری نیست که، در تقدیری هم ما شک در بقاء می کنیم، این جا اصلاً شک در بقائی برای ما نیست.

پس خوب توجه می فرمایید که در حسب این دقتی که انجام شد که اگر این جور نگاه کنیم

اصلاً شک در بقاء نداریم اصلاً استصحاب بقاء مجعول تصویر ندارد و این یک اشکالی خودش می‌شود برای استصحاب در شبهات حکمیه. اصلاً قبل از این که به تعارض برسد اصلاً تصویر استصحاب در شبهات حکمیه چه جوری می‌شود؟ همه‌ی این مواردی که ما در شبهات حکمیه می‌خواهیم یا فقیه، فقیه مثلاً دارد استنباط می‌کند می‌گوید خب من از ادله فهمیدم در زمان حضور امام علیه‌السلام در بین جامعه نماز جمعه وجوب عینی مثلاً دارد، تعیینی دارد یا صلاة عید فطر و قربان وجوب تعیینی دارد، این را از ادله فهمیدیم؛ همان موقع اصلاً عیدی نیست الان، جمعه‌ای نیست، روز دوشنبه یک‌شنبه نشسته دارد استنباط می‌کند. همان موقع توی ذهنش می‌گوید خب ادله که من بررسی کردم اطلاقی توی آن نبود، یا ابهام داشت یا اجمال داشت یا چی داشت، آیا در زمانی که معصوم حضور ظاهری در بین جامعه نداشته باشد این وجوب تعیینی هست یا نه؟ خب این‌جا بگوییم که آقا استصحاب بکن، می‌گوید من شک در بقاء ندارد، آن حصه را می‌دانم حکم روی آن است که حضور امام باشد. این حصه را نمی‌دانم، نمی‌دانم خدا برای این جعل فرموده وجوب را یا نه؟ نه این که می‌خواهم ببینم آن وجوب که مال آن‌جا است بکشم بیاورم این‌جا ...

س: یعنی اگر باشد عرفاً بقاء آن است دیگر

ج: بله؟

س: اگر باشد عرفاً بقاء

ج: نه در کنار آن است، برای همه حصه است وقتی

س: ???

ج: بله مثل شما، بله شما که، نه اطلاق همین است دیگر، اطلاق که کشاندن حکم جای دیگر به این‌جا نیست. در عرض هم برای همه‌ی حالات حکم جعل می‌شود ...

س: ولو با این تصویر هم عرفاً اگر باشد بقاء همان است ...

ج: نه اصلاً و ابداً بقاء آن نیست

س: اگر بقاء آن نباشد ...

ج: حالا من از شما سؤال می‌کنم اگر شارع این جوری فرمود «يجب صلاة الجمعة في حال حضور الامام و غيبته» برای غیبت الان بقاء همان حال حضور است؟ یا نه در عرض هم برای زمان حضور و غیبت در عرض هم قانون جعل شده...

س: درست است ولی عرفاً

ج: عرف نه، صبر کنید، حالا شما این را حساب کنید. پس این که آن نیست، پس در مقامی که ما حکم را این جوری داریم ملاحظه می‌کنیم نه این که یک چیزی در خارج پیدا شده آن یک صفتی پیدا کرده الان حالت آن عوض شده، شک می‌کنیم آن صفتی که برایش بود ادامه دارد یا ندارد؛ یک وقت این جوری ملاحظه می‌کنی یعنی یک موضوعی در خارج پیدا شده، این موضوع که در خارج پیدا شده یک حکمی داشت، آن‌جا بله، مثل همان آب خیلی که گفتیم در خارج پیدا شده، خود فقیه توی منزلش آب خیلی بود دید که متنجس شد، ملاقات با یک امر نجسی مثلاً کرد، حالا بعد می‌گوید خب این آب حُرْم شرُّه. الان به

خدمت شما عرض شود که دو لیتر آب ریختن روی آن که به خاطر این دو لیتر شد کر، الان می‌گوید نمی‌دانم آن حرمت شربی که چند دقیقه قبل داشت و فعلیت پیدا کرده بود برای این آب، الان ادامه دارد یا ندارد؟ آن باقی است یا باقی نیست؟ این‌جا درست است ...

س: منتها همین‌جا هم که درست است چه جوری درست است این؟ از کجا فهمید که درست است؟ این حکم می‌کند از این‌که این‌جا درست است از کجا فهمید که درست است؟

ج: از ادله فهمیده بود ...

س: خب دیگر پس فقیه استنباط کرده که فهمیده دیگر

ج: نه می‌دانم اما این، آن‌که مشکلی نداشت یعنی از ادله فهمیده بود، توی ادله صراحته گفته شده بود که «إذا لاقى القليل مع النجس» یا «مع المتنجس ینفعل» خب این موضوع است آن هم کبری است بر این تطبیق شد می‌فهمد این نجس شد. این‌که حرفی در آن نیست، این‌جا که مشکلی نیست، آن دلیل مدلولش این است، این هم الان مصداق آن دلیل واقع شده، خیلی خب پس می‌فهمیم الان این‌جا ینفعل، یحرم شرب و امثال ذلک فعلیت پیدا کرده.

س: نه همین مورد خاص را که الان دارد جاری می‌کند از آن حکم کلی استفاده کرده دیگر؟

ج: بله، بعد از این‌که از آن حکم کلی استفاده کرد حالا یک چیزی دارد، یک سرمایه‌ای دارد، اگر آن نبود نداشت؛ بله آن باعث شد که الان یک سرمایه‌ای پیدا کند. بعد از این‌که این سرمایه را پیدا کرد حالت شک و یقین برای او پیدا می‌شود، یقین به حدوث و شک در بقاء عملاً برای او پیدا می‌شود، خب استصحاب می‌کند. اما صحبت این است که وقتی که توی کتابخانه نشسته مطالعه می‌کند و در مقام استنباط است و هیچ آب قلیلی هم در خارج نیست دارد موضوع را فرض می‌کند، اصلاً می‌داند در خارج چنین موضوعی محقق نیست. آن‌موقع که احکام را دارد ملاحظه می‌کند آن در آن‌موقع چه جوری است؟ چه یقین و شکی دارد؟

س: یک نحوه‌ی لحاظ را می‌فرمایید بقاء عرفی را تغییر می‌دهد و تغییر داده؟

ج: درست؟ بله آن‌موقع اصلاً معنا ندارد، یعنی آن‌موقع بقاء چیزی را شک در آن ندارد. شک‌اش این است که در کنار آن حصه که چنین حکمی داشت این حصه هم این حکم را دارد یا ندارد؟

س:؟؟؟ مانعة الجمع جمع نیست، ممکن است این تصویر هم درست باشد ولی باز هم بگویم که اگر باشد بقاء عرفی همان است این ملاک است. اشکالی ندارد آن‌طور تصویر بکنیم ولی این مانعة الجمع نیست با این‌که اگر باقی باشد عرفاً مانع عقل است

ج: یعنی عرف را شما این‌قدر جاهل حساب نکن، کجای عرف می‌آید چنین می‌گوید؟ کجا چنین حرفی را می‌زند؟

س:؟؟؟ که اصلاً استصحاب اساس‌اش باقی نمی‌ماند، اساسی برای استصحاب باقی

نمی‌ماند اگر بخواهیم به دقت عقلی نگاه کنیم ...

ج: این دقت عقلی نیست

س: چرا دیگر، می‌خواهم بگویم مانعة الجمع نیست که شما دو لحاظ را، دو حالت را ملاحظه بکنید ولی اگر باشد بقاء آن باشد، این‌ها مانعة الجمع نیستند....

ج: می‌گویم در مقامی که دارد کبری را ملاحظه می‌کند

س: بله اشکال ندارد

ج: نه کدام عرف می‌گوید که من، وقتی که می‌گوید آقا مثلاً فرض کنید شما رفتید از یک مرجع تقلیدی مسأله‌ای سؤال کردید، از پیش یک مرجع آمدید بیرون شک کردید می‌گویی آقا شک کردم که ایشان این حکم را فقط مال آن صورت گفت یا علاوه بر آن صورت مال آن صورت دیگر را هم گفت؟ این‌جا می‌گویید من شک در بقاء حکم آن صورت را دارم یا نه، نمی‌گویید من شک در بقاء حکم آن صورت را دارم، می‌گویید آن صورت را می‌دانم، نمی‌دانم حکمی برای این صورتم در کنار او گفت یا نگفت؟

س: دعوا سر این است که اگر مفروض الوجود گرفتیم موضوع را، وحدت موضوع معنی‌دار است یا معنی‌دار نیست؟ شما می‌خواهید بگویید همیشه اگر موضوع مفروض الوجود شد هیچ‌وقت دیگر وحدت ندارد. چون خب وحدت در حالت مفروض الوجود هم وحدت

ج: نه این‌جوری حرف را نمی‌زنیم، ما این‌جا جوری حرف نمی‌زنیم، این ادبیات ما نیست، ادبیات آقای صدر نیست، حالا شما شاید شما خلط کردید بین فرمایش آقای صدر و آقای آقازیا؛ آن از باب جهت موضوع ندارد. این‌جا این واضح است این مطلب. ببینید ما در احکام کلیه‌ای که شک می‌کنیم شارع که نمی‌آید حکم را برای حصه جعل کند بعد او را بگوید برای یک حصه دیگر باقی است، در قانون‌گذاری وقتی قانون... مقنن، خود شما وقتی یک دستوری را دارید به کسانی که باید دستور شما را عمل کنند می‌فرمایید تمام حصص و صور آن را اگر حکم برای آن جعل می‌کنید همه در کنار هم است. نه برای بعضی حصه‌ها هست و برای بعضی دیگرش بقاء آن است ...

س: چون عرف زمان را مقوم نمی‌داند در بسیار، نمی‌گویم همه موارد، در بسیاری از موارد می‌گوید اگر باقی باشد استمرار آن است، ما حرف‌مان این است، نمی‌خواهیم بگوییم همه‌جا. بله یک‌جا ممکن است مفرد باشد زمان ...

ج: اصلاً پیدا نشده هنوز ...

س: ولی در بسیاری از زمان‌ها عرف چون لحاظ نمی‌کند که این زمان تأثیرگذار باشد می‌گوید اگر باشد استمرار آن است و الا اصلاً استصحاب باقی نمی‌ماند که در شبهات حکمیه، این همه آقایان

ج: بله در شبهات حکمیه، فلذا عجب است خب همین را می‌خواهیم بگوییم دیگر ...

س: نه عرضم همین است می‌خواهم بگویم این همه آقایان تصویر کردند؟؟؟ بقاء را تصویر کردند عرفاً

ج: بله همین را، فلذا شما کأنّ یک تالی فاسدی را می‌خواهید... برای استصحاب در شبهات حکمیه مجال باقی نمی‌ماند. قائل همین را می‌خواهد بگوید، می‌گوید نیست. می‌گوید چون شک در بقاء تصور ندارد ...

س: می‌خواهم بگویم استصحاب در شبهات حکمیه را این همه علماء که تصویر کردند این بقاء را فهمیدند دیگر، قبول دارید که؟ پس معلوم است ...

ج: غفلوا، غفلوا عن هذا، آن حرف این است دیگر می‌گوید ...

س: پس بقاء قابل تصویر است غفلوا عرف هم غفلوا است اشکال ندارد ...

ج: کجا قابل تصویر است؟ در قسم اول درست است، ببینید ...

س:؟؟؟

ج: نه آقای عزیز خوب دقت بکنید. در قسم اول درست است یعنی یک وقتی ما تصور می‌کنیم موضوعی در خارج پیدا شده، یک حکمی هم برای او پیدا شده حالا شک می‌کنیم این حکمی که برایش پیدا شد با تطور حالات و تغیر حالات، همان حالت، همان حکم ادامه دارد یا ندارد؟ هروقت این‌جور ملاحظه کنیم این درست است، شک در بقاء برایمان هست؛ اما در مقامی که... ولی این در کجاست؟ باید مفروض ما این باشد که یک موضوعی در خارج پیدا شده فلذاست این استصحاب فقط می‌شود مال مقلد، مکلف، حالا ولو مکلف خودش مجتهد باشد، یعنی در مقامی که مکلف است و در خارج می‌خواهد حالا تنظیم امور کند بین خودش و مولا، این‌جاها بله می‌تواند. اما در مواردی که این چنین نیست الان چیزی در خارج پیدا نشده، می‌خواهد رساله‌ی عملیه بنویسد، توی رساله‌ی عملیه این‌جا چی بنویسد؟

س: خب حاج آقا الان توی همین مثال نماز جمعه چی می‌گویید؟ می‌گویید مکلف، به مکلف بگو آقا هفته‌ی پیش زمان حضور بود نماز جمعه برای من واجب بود، این هفته الان شک دارم زمان حضور تمام شده نماز جمعه بر من واجب است یا نه؟ این‌جا چکار کنیم؟

ج: شما پس مکلف خارجی را فرض کردی ...

س: حالا فرض کنید این‌جوری است ...

ج: بله آن اشکال ندارد، آن‌که گفتیم اگر خارج باشد به این لسان. اما اگر هنوز مکلفی در خارج نیست که شما بگویید بر او واجب شد، چی هست؟ این‌جوری است، می‌گوی ادله‌ی وجوب صلاة جمعه را دارم بررسی می‌کنم از آن فهمیدم که در زمان حضور امام در بین مردم واجب است، همین الان هم شک دارم که آیا در زمان غیبتش هم واجب است یا نه؟ «لا تنقض الیقین بالشک»، می‌گوید یعنی چه «لا تنقض الیقین بالشک» آن قسمتی که امام حاضر باشد از ادله فهمیدم، امام حاضر نباشد غایب باشد اصلاً نمی‌دانم شارع در کنار آن این را جعل کرده یا نه؟ من وجوب در زمان حضوری که فهمیدم از ادله می‌خواهم استصحاب بکنم بیاورم روی این. پس بنابراین در آن مقام ...

س: ادله که دو حصه قرار نداده، فهم من از ادله است که دو حص می‌کند و این را حالا می‌خواهیم بگویم یا ادامه دارد...

ج: اطلاق یعنی همین دیگر، اطلاق نتیجه‌اش این است که مال تمام حصص و تمام فروض جعل کرده

س: جعل‌های مختلف در عرض هم نیستند، جعل‌های مختلف در عرض هم که نیستند، یک جعل است این جعل یا سعه دارد یا سعه ندارد. ما توی کاشف‌مان شک داریم، این‌جا یا ما الان کاشف ما تا حدی را برای‌مان کشف می‌کند. شک‌مان این است که این یک جعل سعه‌داری بود...

ج: احسنتم! باشد باشد باشد ما که نمی‌گوییم باشد، این جعل سعه دارد یا سعه ندارد؟ شک در سعه که می‌کنید بقاء ماقبل است یا سعه یک صفتی است نه بقاء ماقبل است، پس شک در بقاء معنا ندارد حرف سر این است. پس گفته می‌شود که اگر ما به احکام به عنوان یک مطلب نه خارجی، به عنوان یک حکم ذهنی که در ذهن است دیگر، اعتبار ذهنی است، وقتی نگاه می‌کنیم در شبهات حکمیه، اصلاً شک در بقاء این‌جا تصور ندارد؛ بنابراین استصحاب در شبهات حکمیه که به منظر ثانی فقیه به آن نگاه می‌کند تعقل ندارد اصلاً.

پس این دو صورت است، حالا پس استصحاب طبق آن تصویر اول جریان دارد، طبق تصویر ثانی اصلاً استصحاب بقاء مجعول تصویر ندارد. خب حالا شهید صدر قدس‌سره این‌جا می‌خواهد بفرماید اگر شما بنحو اول توجه می‌کنید در این‌جا استصحاب عدم جعل ندارید. اگر بنحو دوم نگاه می‌کنید استصحاب بقاء مجعول ندارد «فاین الاستصحابان؟» که شما می‌گویید با هم تعارض می‌کنند. یا نظر نظر اول است یا نظر نظر ثانی است. اگر نظر نظر اول است بله استصحاب بقاء مجعول هست ولی استصحاب عدم جعل دیگر نیست، چون آن جعل را می‌دانند، چون می‌خواهد بگوید همان جعل باقی است یا باقی نیست، آن‌که می‌دانیم. مثل این‌که شما در خارج می‌دانید زید عادل است، بعد یک کاری انجام داد که شک کردی با این کار از عدالت افتاد یا نه؟ خب استصحاب بقاء عدالت می‌کنی، استصحاب عدم عدالت که نداری این‌جا دیگر. آن‌جا که می‌دانی چیزی جعل شده همان را می‌خواهی استصحاب بکنی، استصحاب عدم جعل دیگر آن‌جا نداریم. پس اگر به نظر اول داری این‌جا نگاه می‌کنی می‌شود مثل سایر موضوعات خارجی که دیگر استصحاب عدم در آن نیست، پس استصحاب بقاء است. اگر بنحو دوم داری به آن نگاه می‌کنی دیگر استصحاب بقاء مجعول نداری، فقط استصحاب عدم جعل داری. پس دوتا استصحابی که محقق نراقی، محقق خوئی تصویر کردند و گفتند این دوتا استصحاب‌ها با هم تعارض می‌کنند این لا یعقل؛ برای این‌که یا آن اول است یک دانه استصحاب است یا دوم است باز هم یک دانه استصحاب است. بنابراین تعارض استصحابان در این‌جا که این بزرگواران فرمودند لا یعقل. حالا این فعلاً بیان محقق شهید صدر است و للكلام تتمه ان شاء الله برای جلسه‌ی دیگر.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.